

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

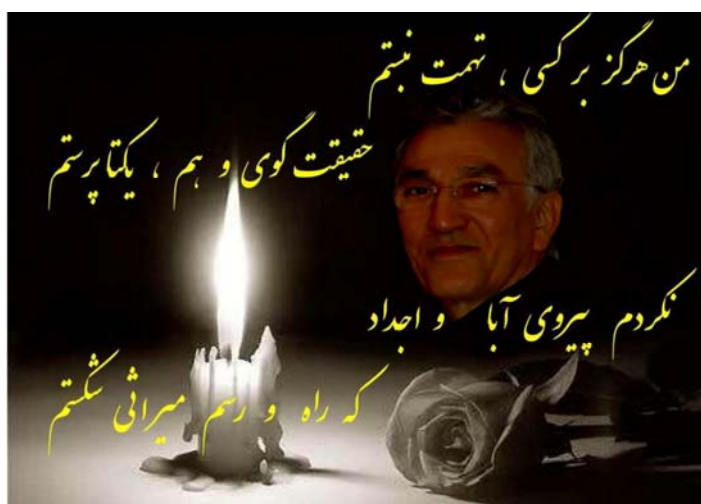
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۲۹ اکتوبر ۲۰۱۸



دُرّ شهوار

به فیسبوک جهانی تار دیدم نه حلقه نه طناب و دار دیدم
شمع و پروانه و سوز گدازی... نه گژدم، غنّدل و نه مار دیدم
گل و بلبل، بهار و باغ و بستان ولی نه گرگ و نه کفتار دیدم
نه ملا و چلی و شیخ و طالب نه دوزخ نه عذاب نار دیدم
نه چال و نه فریب و رنگ و نیرنگ نه طالب را و نه اشرار دیدم
نه مکر و حيله و نه خدعه بازی نه جنگ و تیغ و نه تلوار دیدم
نه داعش دیدم و نه انتحاری نه توپ و راکت و خمپار دیدم
سیاست اندک اندک سر گرفته دیانت، خسته و بیمار دیدم
نه رشوه دیدم و فحشا و قاچاق نه چرس و بنگ و نه کوکنار دیدم
به هر کنج و کنارش گلرخان را قطار و صف به صف بسیار دیدم
یکی در (خلوت مهتاب) خفته (لب جو) دیگری بیدار دیدم

یکی بر بسترِ (برگِ درختان) خمار از باده دیدار دیدم
یکی با (دام و دانه) داشت پیغام ز بادِ صبحگه اخطار دیدم
یکی با نفت دارد پلته پیشی که چنگک، چیلک و هم تار دیدم
ولاکن بین ایشان دلبری را رسا و دلکش و گلپار دیدم
به نامِ نامی اش نازم که (زینب) ز عشق و عاشقی سر شار دیدم
به قامت سرو و رخ، ماهِ جهانتاب نگار خوش گپ و گفتار دیدم
لطیفِ طبع او بحرِ خورشان پیامش چون درِ شهوار دیدم
کلامش پر نفوذ و سحر آمیز فرشته خو و هم، پُرکار دیدم
دهن غنچه ولی پر عطرِ معنا عجائب مخزن الاسرار دیدم
پیام نرم و گرمش، حاسدان را گریبان تا به دامن پار دیدم
به وصفِ خامه اش جولان نموده غزل نه، بلکه یک شهکار دیدم
ولی تا چیزکی «نعمت» رقم کرد حسودان را به یک پیکار دیدم

دُر شہوار

بہ فیہوکی جہانی تاریدیم
نہ حلقہ، نہ طناب داریدیم
شع و پروانہ و سوز و کدازی
نہ گزدم، غنڈل و نہ ماریدیم
گل و بلبل، بہار و باغ و بتان
ولی نہ گرک و، نہ کفتاریدیم
نہ ملا و چلی و شیخ و طالب
نہ دوزخ، نہ عذاب ناریدیم
نہ چال و نہ فریب و رنک و نیرنک
نہ طالب را و، نہ اشراریدیم
نہ مکر و حیلہ و نہ، خدعہ بازی
نہ جنگ و تیغ و نہ تلواریدیم
نہ داعش دیدم و نہ انتحاری
نہ توپ و راکت و خمپاریدیم

سیاست اندک اندک سرگرفته
 دیانت، خسته و بیسار دیدم
 نه رشوة دیدم و فحشا و قاحلاق
 نه چرس و بنگ و نه کوکنار دیدم
 به هر کج و کنار شش گلرخان را
 قطار و صف به صف، بیسار دیدم
 یکی در (خلوتِ مهتاب) خفته
 (لب جو)، دیکری، بیدار دیدم
 یکی بر بسترِ برکِ درختان
 خسار از بادِ دیدار دیدم
 یکی با (دام و دانه) داشت پیغام
 ز (بادِ صبح که) اخطار دیدم
 یکی با نفت، دارد پلته پیشی
 که چنگ، چسبک و هم تار دیدم
 و لکن بین ایشان، دلبری را
 رسا و دلکش و گلپار دیدم

به نام نامی اش ، نازم که (زینب)
 ز عشق و عاشقی سرشار دیدم
 به قامت سرو و رخ ، ماه جهانتاب
 نگار خوش کپ و ، گفتار دیدم
 لطیف طبع او بحر خروشان
 پیامش ، چون دُرّ شہوار دیدم
 کلامش پر نفوذ و حس آمیز
 فرشته خو و هم ، پر کار دیدم
 دهن عنچہ ، چنان پر عطر معنی
 عجایب مخزن الاسرار دیدم
 پیام نرم و گرمش ، حامدان را
 گریبان تا به دامن ، پار دیدم
 به وصفم خامه اش جولان نموده
 عنزل نہ ، بلکه یک شکار دیدم
 ولی تا چسبکی «نعت» ر قسم کرد
 خودان را به یک پیکار دیدم